

No war in Afghanistan
No war in Iraq
No war in Palestine
No war in Caucasus
....
No war in Iran
....
No war in the world

تنها صلح پایدار صلح غیر مسلح است!

مینو میرانی

اکبر یگانه، بابک رضوانی، تقی سلطانی، داریوش آرام، سیامک شمسایی، مهران زنگنه

آیا می‌توان جنگی را نام برد که گروه‌ها و یا طبقات مسلط نیروی اصلی انسانی و مالی آن جنگ را تامین کرده باشند؟ به زعم ما خیر!
در هر جنگی صرفنظر از نوع آن همواره این فرودستان بوده و هستند که می‌بایست عملاً در هر دو طرف درگیر با جان و مال خود نیروی مادی پیشبرد جنگ را عرضه کنند.
سهم گروه‌ها و طبقات اجتماعی در جنگ با درآمد آنان نسبت عکس داشته و دارد:
- آنان که به عنوان سرباز می‌جنگند به لحاظ اجتماعی عموماً متعلق به گروه‌ها و یا طبقات فرودستانند.



سربازان آمریکایی در حال تجاوز
به یک دختر ۱۴ ساله عراقی

- چه کسانی در معرض تجاوز و یا تهدید به تجاوز، که یکی از روش‌های سرکوب و ارعاب در مناطق جنگی می‌باشد، بوده و هستند؟ کودکان و زنان (فرودستان در رابطه‌ی مردسالارانه!)
- آیا هرگز دیده شده است که بالائی‌ها و دولتمندان در مناطق جنگی بمانند؟ خیر! همواره این پایینی‌ها هستند که در خلال جنگ امکان ترک خانه‌های خود را ندارند و اگر هم امکان آنرا بیابند، مجبور به سکونت در اردوگاه‌های جنگ‌زدگان می‌شوند.

- هزینه‌ی جنگ‌ها به لحاظ مالی نیز هم از طریق مالیات مستقیم و غیرمستقیم مزدبگیران و هم بویژه در کشورهای پیرامونی از طریق حراج منابع طبیعی تامین می‌شود.
با توجه به عوامل فوق و نظر به اینکه در همه‌ی جنگ‌ها منابع اقتصادی، طبیعی، زیست‌محیطی و عموماً دست‌آوردهای اجتماعی ضایع می‌شوند، لازم نیست فرد حتماً مارکسیست باشد تا جنگ را به عنوان یک فاجعه و نماد بربریت ارزیابی کند، بلکه برای این امر انسان دوست بودن و یا طرفداری از محیط زیست کافی است.

به عنوان مارکسیست اما دقیقتر و بهتر می‌توان به طبیعت انواع جنگ‌هایی که دولت‌های سرمایه‌داری از بدو پیدایش این شیوه‌ی تولید در جهان سازمان داده‌اند، پی برد: ۱) جنگ‌های استعماری، معنای عینی این جنگ‌ها در وجه غالب، غارت کشورهای مستعمره بوده است، غارتی که بواسطه‌ی آن بخش اعظم انباشت اولیه‌ی سرمایه در متروپل صورت گرفته است. ۲) جنگ‌های جهانی، در نظریه‌های اقتصادی پیش از جنگ دوم به درستی به عنوان جنگ‌های امپریالیستی توضیح داده شده‌اند. معنای عینی این جنگ‌ها در چارچوب تئوری‌های مذکور نیز به روشنی در وجه غالب آن استثمار، انتقال ارزش از پیرامون به مرکز و در یک کلام تقسیم جهان ارزیابی شده است. ۳) جنگ‌هایی که توسط گروه‌ها و طبقات مسلط در کشورهای پیرامونی، با پشتیبانی دو بلوک امپریالیستی (دو ابر قدرت در دوران جنگ سرد) و بیشتر از طرف آنان بین این کشورها و بعضا در داخل یک کشور (مثل افغانستان) صورت گرفته‌اند. نتایج عینی آنان عموماً گسترش حوزه‌ی نفوذ امپریالیستی یکی از این دو بلوک بوده است. ۴) جنگ‌های نوین دوره‌ی فعلی (در پی فروپاشی بلوک شرق) را می‌توان گلوبال-کلونیال دانست. بر اساس تحلیل امپریالیسم پسین و نوع مسلط دستگاه تولیدی در این دوره یعنی بنگاه‌های چند ملیتی، معنای عینی این جنگ‌ها تضمین رابطه‌ی استثمار در سطح جهان به شکل معینی و یا به عبارت دیگر تضمین انباشت سرمایه و تثبیت سلسله‌مراتب موجود در مقیاس بین‌المللی است. نمونه‌های این نوع جنگ عبارتند از: جنگ‌های بالکان، افغانستان و عراق.

طبعا تقسیم‌بندی فوق فقط ارزش نظری دارد. در عمل و در هر دوره‌ای انواع جنگ‌ها می‌توانند در کنار هم موجود باشند. برای مثال جنگ‌های اخیر و جنگ کنونی روسیه در گرجستان از نوع جنگ‌های دوره‌های پیشتر می‌باشند و یا مثلاً جنگی که فرانسه بر علیه نئوکالودنی‌ین پیش برد جنگی استعماری و در راستای حفظ مستعمره و سرکوب استقلال‌طلبان این کشور بود.

ویژگی جنگ‌های معاصر در واقع رهبری مشترک جنگ توسط کشورهای مرکز بر بنیاد شکل‌گیری شرکت‌های چند ملیتی برای دخالت در کشورهای پیرامونی است. این جنگ‌ها چه به تصویب شورای امنیت سازمان ملل رسیده باشند (مثل جنگ افغانستان) و چه نرسیده باشند (مثل جنگ عراق) به هیچ رو اهدافی انسان‌دوستانه ندارند و در جهت خواست‌های مردم این کشورها نبوده و نیستند.

در پرتو نگاهی دقیق‌تر به دخالت‌هایی که حتی ظاهراً برای جلوگیری از جنگ‌های داخلی و با حکم سازمان ملل صورت گرفته‌اند، نیز می‌توان به روشنی دید که در این جنگ‌ها هم، هدف تحقق خواست‌های دول امپریالیستی است. مثال رواندا در این مورد گویاست. نیروهای فرانسوی زیر پرچم سازمان ملل در واقع سیاست دولت فرانسه را که روابط حسنه‌ای با دولت هوتویی (Hutu) داشته است، پیش بردند: این نیروها در منطقه‌ای که تحت کنترل‌شان بود، با عدم اجرای وظیفه‌ی خود یعنی حفظ آتش‌بس و دفاع از غیرنظامیان، امکان قتل بیش از یک میلیون توتوسی (Tutsi) را فراهم آوردند. فرانسویان حتی در پی قتل عام مردم توسط نیروهای نظامی و شبه نظامی هوتویی، با ایجاد یک کریدور نظامی امکان خروج و رفتن آنان به زئیر را مهیا ساختند، تا در آینده بتوانند دوباره از متحدین هوتویی خود به عنوان اهرم فشار بر توتوسی‌ها استفاده بکنند.

سازمان ملل که بنا بر ساختار آن تحت سلطه‌ی شورای امنیت متشکل از چند کشور امپریالیستی است، نخواست و نمی‌تواند هدف اعلام شده‌اش، یعنی حفظ صلح را عملی کند. حتی اگر شورای امنیت در سازمان ملل نقش مسلط را نمی‌داشت، باز هم این سازمان قادر نمی‌بود به صلح مستمر جامه‌ی عمل ببوشاند، چرا که در این سازمان نه نمایندگان مردم بلکه نمایندگان گروه‌ها و طبقات حاکم در جهان یعنی نمایندگان دول جنگ‌افروزگرد آمده‌اند.

نحوه‌ی "مشروعیت" بخشیدن به جنگ در رسانه‌های گروهی غرب در دوره‌ی کنونی در ذات خود با ادله‌ی جنگ طلبان دوران استعمار یکی است، همان طور که قوم‌شناسان اروپایی در دوران استعمار، به عنوان ایدئولوگ‌های آن زمان، علت استعمار را خواست متمدن کردن اقوام "وحشی" و یا اشاعه‌ی مسیحیت و کلام خدا جلوه دادند، در دوره‌ی کنونی نیز دول و دستگاه‌های ارتباط جمعی در غرب می‌خواهند به دخالت نظامی مشترک غرب (بخوان بربریت) به عنوان صدور دموکراسی و یا حقوق بشر به پیرامون "مشروعیت" ببخشند. اگر فی‌المثل احیای برده‌داری و تجارت برده در دوران استعمار را بتوان به عنوان صدور تمدن پذیرفت، امروز نیز می‌توان کشتار و بی‌خانمانی را به عنوان صدور دموکراسی و حقوق بشر پذیرفت. امروزه این کشورها همانقدر مایل به صدور دموکراسی و حقوق بشرند که دیروز با دخالت در امور داخلی کشورهای پیرامونی و با سازمان‌دهی کودتا منجمله در افغانستان، شیلی و یا در ایران خواهان آن بودند. حقوق بشری که دول و رسانه‌های گروهی غرب چه بی‌اشاره به سازمان ملل و چه در چارچوب سازمان ملل از آن حرف می‌زنند، مشروط به تضمین مالکیت خصوصی (ماده‌ی ۱۷ اعلامیه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد)، حفظ انواع رابطه‌ی سلطه (منجمله رابطه‌ی سرمایه‌دارانه و مردسالارانه) و منوط به حفظ سلسله‌مراتب امپریالیستی در سطح جهان است.

به زعم ما نمی‌توان و نباید خواهان تحقق اعلامیه‌ی حقوق بشر سازمان ملل بود، زیرا در آن نه فقط اثری از حق انقلاب، به عنوان حق بنیادین بشر که حتی برخی از فلاسفه فردگرای دوران روشنگری نیز آن را به رسمیت شناخته‌اند، یافت نمی‌شود، بلکه حتی حق نان و بنابراین حق حیات به رسمیت

شناخته نمی‌شود، درحالی‌که درست برعکس، در آن مالکیت خصوصی (بخوان مالکیت خصوصی بر وسائل تولید) به رسمیت شناخته شده است و به این ترتیب پایه‌ی مادی جنگ، کشتار، گرسنگی و... برنامه ریزی شده است.

از آنجا که جنگ بازتاب خصلت طبقاتی و سلسله‌مراتب در جوامع کنونی و در سطح جهان است، نمی‌توان همه‌ی جنگ‌ها را یکی نمود و مبارزات فرودستانی را که به آنان جنگ تحمیل می‌شود، با دخالت‌های امپریالیستی یکی گرفت. رفرمیست‌ها علاوه بر اینکه مایلند این تفاوت‌ها نادیده گرفته و به



A photograph of two UN Belgian troops who were caught trying to roast a Somali boy, yes, you got that right, ROAST him! This was an atrocity committed during the UN operation unfortunately entitled 'Restore Hope'. Such crimes by UN troops in Third World countries are not isolated incidents.

سربازان بلژیکی سازمان ملل در حال

کباب کردن یک کودک در سومالی

نمونه‌ی تمدن و حقوق بشر!

فراموشی سپرده شوند، خواهان صلح پایدار نیز نیستند، چرا که اگر جنگ بر بنیاد وجود طبقات اجتماعی شکل می‌گیرد، آنگاه فقط با پیوند خواست صلح با خواست رفع طبقات اجتماعی است که صلح پایدار می‌تواند تحقق بیابد.

اما خواست صلح و مخالفت با بربریت یا اعتراض به این یا آن جنگ مشخص را نباید به دلیل عدم پیوند بلاواسطه‌ی صلح با رفع جامعه‌ی نابرابری، تعلیق به محال کرد. چرا که نه فقط این پیوند از طریق ورود به میدان مبارزه برای صلح صورت می‌گیرد، بلکه به این خاطر که جنگ به معنای به چالش گرفتن بنیادی‌ترین حق هر انسان یعنی حق زندگی است و دفاع از صلح به معنای دفاع از حق حیات فرودستانی است که به طور بلاواسطه در معرض جنگ و کشتار قرار می‌گیرند. چون حق زندگی بنیادی‌ترین حق می‌باشد و این حق در جنگ از فرودستان سلب می‌شود، دیگر نمی‌توان به این یا آن جنگ افروز که آشکار و نهان می‌گوید "مرگ کسب و کار من است" امکان دامن زدن به جنگ یا به عبارتی گرفتن حق زندگی از دیگران را داد، حال این جنگ چه در افغانستان باشد، چه در عراق، چه بین اقوام یک کشور، یا بین دو کشور. بر مبنای دفاع از حق حیات فرودستان که قربانیان دائمی جنگ‌ها هستند، دیگر نمی‌توان همچون ناسیونالیست‌های بومی فقط خواهان صلح برای ملت خود بود و چشم بر روی جنگی بست که ملت یا گروه خودی در آن درگیر نیست. در این رابطه رجوع به حافظه‌ی تاریخی خود ما کافی است، باید به خاطر بیآوریم:

اول به سراغ یهودی‌ها (افغانی‌ها) رفتند

من یهودی (افغانی) نبودم، اعتراضی نکردم

پس از آن به لهستانی‌ها (عراقی‌ها) حمله بردند

من لهستانی (عراقی) نبودم و اعتراضی نکردم

....

سرانجام به سراغ من آمدند

هر چه فریاد زدم کسی نمانده بود که اعتراضی کند (از اشعار برشت)

خواست صلح بر خلاف جنگ میهن ندارد. علاوه بر وجه انسانی دفاع از صلح شرکت نیروهای انقلابی پویژه نیروهای انقلابی کشورهای پیرامونی در جنبش بین‌المللی صلح و اعتراض به جنگ باید یکی از بنیادی‌ترین و استراتژیک‌ترین فعالیت‌های آنان باشد. این نیروها باید به بخش پیگیر این جنبش‌ها در سطح بین‌المللی به عنوان متحد خود بنگرند، چرا؟ زیرا قابل پیش‌بینی است که طبقات و گروه‌های حاکم در جهان، به خصوص در کشورهای متروپل، تغییر مثبت اجتماعی متأثر از فعالیت آنان را در کشورهای پیرامونی تحمل نکنند، در این حالت است که می‌توان معنا و اهمیت جنبش صلح را دریافت. جنبش صلح در این صورت همان نقشی را خواهد یافت که جنبش صلح در اعتراض به جنگ ویتنام و در جلوگیری از ادامه‌ی این جنگ یافت.

"امنیت" این یا آن منطقه، این یا آن کشور نباید بر اساس منطق جامعه‌ی نابرابری و مطابق قانون جنگل منوط به داشتن سلاح‌های، شیمیایی، بیولوژیکی و جنگ‌افزارهای هسته‌ای باشد که استفاده از آنها مبین "بازی آخر" است.



با طرح چند سؤال در باره‌ی تنشی که مسئله‌ی سلاح‌های اتمی ایجاد کرده است می‌توان سلسله‌مراتب و تضمین آن را در سطح جهان دید و نشان داد: چرا باید فقط دول امپریالیستی و چند دولت دیگر حاشیه‌نشین حق تولید سلاح اتمی را داشته باشند و دول دیگر نه؟ به طور کنکرت با توجه به مناقشه‌ی موجود در خاورمیانه

می‌توان پرسید چرا همان بررسی و بازرسی‌هایی که در عراق پیش از جنگ اخیر صورت گرفته است، در مورد اسرائیل صورت نمی‌گیرد؟

هرگونه تلاشی برای پاسخ به این سؤالات ما را به قراردادهای بین‌المللی نوشته و نانوشته راهبر می‌شود. در این قراردادهای نوشته/نانوشته می‌توان تضمین صریح سلسله‌مراتب در جهان را دید. بر اساس این قراردادها دول امپریالیستی (و چند دولت حاشیه‌نشین) می‌توانند و حق دارند سلاح برای قتل عام توده‌ها تولید کنند و دیگران خیر. به چه دلیل؟ به این سؤال می‌توان جوابی دقیق داد: چون می‌بایست تناسب قوای نظامی موجود در سطح جهان یا قانون جنگل برای تضمین سلسله‌مراتب حفظ بشود.

در رابطه با نکات اخیر اما می‌توانیم "پیگیری" یا "عدم‌پیگیری" جنبش صلح ایرانی را ببینیم و مرز جنبش صلح پیگیر با دولت زن-کارگر-جان و خردستیز اسلامی را روشن نمائیم. رژیم و برخی از جریان‌ات رفرمیست با اشاره به سؤالات فوق و اشاره به عدم برابری در سببیت یا عدم توزیع برابر امکان‌کشتار عمومی بین دولت‌ها، فقط به احساسات ناسیونالیستی و غرایز متعلق به عهد حجر دامن می‌زنند، به این ترتیب نه با سببیت و جنگ بلکه با عدم توزیع برابر امکان سببیت و نه با قانون جنگل بلکه با چگونگی اجرای آن مخالفت می‌کنند. چرایی این امر روشن است: دولت زن-کارگر-جان و خردستیز اسلامی ایران خود حافظ قانون جنگل است و بدیل اپوزیسیون رفرمیست نیز در ذات خود با آن یکی است. در خطوط کلی تفاوت‌های بدیل رژیم اسلامی با این بدیل عبارتند از: یکی سلسله‌مراتب اجتماعی و رابطه‌ی سلطه را دینی توضیح می‌دهد، دیگری لائیک (دنیوی)، یکی دولت را که تضمین‌کننده‌ی رابطه‌ی سلطه است، دستگاه خلافت می‌بیند، دیگری دستگاهی مبتنی بر یکی از روایت‌های افسانه‌ی "قرارداد اجتماعی" دیده و خواهان دنیوی کردن دستگاه سرکوب است، یکی در رأس دستگاه دولتی امام می‌گذارد، دیگری شاه، رهبر و ... یکی حق استثمار را خواست خدا می‌بیند دیگر امری طبیعی، یکی مردسالاری را صریح و بر مبنای سلسله‌مراتب موجود در افسانه‌ی آفرینش صورتبندی و اجرا می‌کند، دیگری بر مبنای ویژگی‌های طبیعی بدن و نقش‌های اجتماعی بازمانده از دوران باستان و

موجود در جامعه‌ی سرمایه‌داری، یکی بر سر هر قانون یک "به نام خدا" می‌نهد دیگری "به نام مردم یا ..."، یکی به نام خدا شرافت انسان را خدشه‌دار می‌کند، دیگری به نام سرمایه و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، اما هر دو می‌خواهند ثروت و گرسنگی به یک شکل و درست بر اساس قانون جنگل توزیع بشوند، هر دو آزادی را پیش از هر چیز و در اصل آزادی استعمار می‌دانند و سرکوب را سهم فرودستان در زندگی اجتماعی. در مورد تنش‌های بین‌المللی اپوزیسیون ارتجاعی دینی و لائیک (دنیوی) مستقل از تفاوت آنان در دینداری و لائیسیت به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته علی‌العموم در اتحاد با دولت زن-کارگر-جان و خرد ستیز اسلامی ایران نه خواهان خلع سلاح عمومی بلکه خواهان پیوستن دولت ایران به کلوب دولت‌های دارای سلاح اتمی است، دسته دیگر یعنی اپوزیسیون راست (سلطنت‌طلبان، مجاهدین، اکثریت، جمهوری‌خواهان و ...) نه فقط سلسله‌مراتب در سطح جهان بلکه حتی جای این یا آن حلقه را در این سلسله‌مراتب نیز به زیر سؤال نمی‌برد و آن را به همان شکلی که هست می‌پذیرد. دلیل این امر کاملاً روشن است: این طیف که بخش اعظم اپوزیسیون راست را در بر می‌گیرد نه فقط خواهان صلح نیست بلکه خواهان دخالت امپریالیستی در ایران است و مایل است از این طریق در دولت دست‌نشانده‌ای نظیر دولت فعلی افغانستان و یا عراق شریک شود. یعنی اینکه همه‌ی جریان‌های دولتی و اپوزیسیون مذکور مایلند به قانون جنگل به اشکال متفاوت مشروعیت ببخشند.



کودک خردمند

به زعم ما مبارزه برای صلح می‌باید در راستای مبارزه برای انهدام سلاح‌های هسته‌ای، کشتار جمعی موجود و سلاح‌های "متعارف"، ممنوعیت تولید آنها و خلع سلاح عمومی بدون قید و شرط در سطح بین‌المللی و یا مخالفت با قانون حاکم بر جهان یعنی قانون جنگل باشد. تحقق این خواست بدون همیاری و شرکت در جنبش بین‌المللی صلح نمی‌تواند صورت بپذیرد. این نوشته را می‌باید به عنوان دعوتی برای مبارزه و تلاش در این راستا دریافت کرد: انقلاب و صلح.

زنده باد صلح غیر مسلح!

زنده باد انقلاب!

زنده باد سوسیالیسم!

اگر چه هر روز نمی‌توان انقلاب نمود ولی تدارک انقلاب و

مبارزه برای صلح هم اکنون میسر است!

آدرس تماس: gosast@gmx.net

لطفاً با چاپ و پخش این نوشتار به اشاعه و سازمانیابی صلح غیرمسلح کمک کنید!

ماخذ عکس‌ها:

http://images.google.de/imgres?imgurl=http://www.denkfabrik-info.de/mediac/400_0/media/folter4.jpg&imgrefurl=http://seewolf.org/Barrakus/2007/08/04/page/2/&h=211&w=310&sz=13&hl=de&start=1&usg=__Yij-XuVeic6702_-

7EPbagopYgo=&tbnid=TkenIDMOhmRdDM:&tbnh=80&tbnw=117&prev=/images%3Fq%3Dvergewaltigung%26gbv%3D2%26ndsp%3D20%26hl%3Dde%26sa%3DX

http://aangirfan.blogspot.com/2008_05_01_archive.html